(کب) سؤال از معجزات و خوارق عادات

سؤال

معجزاتی در حقّ حضرت مسیح روایت شده است این روایات فی الحقیقه بحسب معنی لفظی تلقّی گردد یا آنکه معانی دیگر دارد زیرا بفنون صحیحه ثابت است که ماهیّت اشیا متقلّب نگردد و جمیع کائنات در تحت قانون کلّی و نظامیست که ابداً تخلّف ننماید لهذا خارق قانون کلّی ممکن نه.

جواب

مظاهر مقدّسه الهیّه مصدر معجزاتند و مظهر آثار عجیبه هر امر مشکلی و غیر ممکنی از برای آنان ممکن و جایز است زیرا بقوّتی خارق العاده از ایشان خارق العاده صدور یابد و بقدرتی ماوراء طبیعت تأثیر در عالم طبیعت نمایند از کلّشان امور عجیبه صادر شده ولی در کتب مقدّسه اصطلاح مخصوصی موجود و در نزد آنان این معجزات و آثار عجیبه اهمّیّتی ندارد حتّی ذکرش نخواهند . زیرا اگر این معجزاترا برهان اعظم خوانیم دلیل و حجّت از برای حاضرین است نه غائبین . مثلاً اگر از برای شخص طالب خارج از حضرت موسی و حضرت مسیح آثار عجیبه روایت شود انکار کند و گوید از بتها نیز بتواتر یعنی بشهادت خلق کثیر آثار عجیبه روایت شده است و در کتب ثبت گشته . برهمن از برهما یک کتاب آثار عجیبه نوشته پس طالب بگوید از کجا بدانیم یهود و نصاری راست

گویند و برهمن دروغ گوید و هر دو روایت است و هر دو خبر متواتر و هر دو مدوّن در کتاب هر یک را احتمال وقوع و عدم وقوع توان داد و دیگران چنان و اگر راست است هر دو راست اگر قبول شود هر دو را باید قبول نمود لهذا برهان نمیشود پس معجزات اگر از برای حاضرین برهانست از برای غائبین برهان نیست . امّا در یوم ظهور اهل بصیرت جمیع شؤونات مظهر ظهور را معجزات یابند زیرا ممتاز از ما دونست همین که ممتاز از ما دونست معجزه محض است . ملاحظه نمائید که حضرت مسیح فرید و وحید من دون ظهیر و معین و بدون سپاه و لشکر در نهایت مظلومیّت در مقابل جمیع من علی الارض علم الهی بلند نمود و مقاومت کرد و جمیع را عاقبت مغلوب نمود و لو بظاهر مصلوب گردید حال این قضیّه معجزه محض است ابداً انکار نتوان نمود دیگر در حقّیّت حضرت مسیح احتیاج ببرهان دیگر نه و این معجزات ظاهره در نزد اهل حقیقت اهمّیّت ندارد . مثلاً اگر کوری بینا شود عاقبت باز کور گردد یعنی بمیرد و از جمیع حواسّ و قوی محروم شود لهذا کور بینا کردن اهمّیّتی ندارد زیرا این قوّه بالمآل مختلّ گردد و اگر جسم مرده زنده شود چه ثمر دارد زیرا باز بمیرد . امّا اهمّیّت در اعطای بصیرت و حیات ابدیست یعنی حیات روحانی الهی زیرا این حیات جسمانیرا بقائی نه و وجودش عین عدم است مثل اینکه حضرت مسیح در جواب یکی از تلامیذ میفرمایند که بگذار مرده را مردها دفن کنند زیرا مولود از جسد جسد است و مولود از روح روح است . ملاحظه کنید نفوسی که بظاهر بجسم زنده بودند آنانرا مسیح اموات شمرده زیرا حیات حیات ابدیست و وجود وجود حقیقی . لهذا اگر در کتب

مقدّسه ذکر احیای امواتست مقصد اینست که بحیات ابدیّه موفّق شدند و یا آنکه کور بود بینا شد مقصد از این بینائی بصیرت حقیقیّه است و یا آنکه کر بود شنوا شد مقصد آنکه گوش روحانی یافت و بسمع ملکوتی موفّق گشت و این بنصّ انجیل ثابت شده که حضرت مسیح میفرماید که اینها مثل آنانند که اشعیا گفته اینها چشم دارند امّا نبینند گوش دارند لکن نشنوند و من آنها را شفا دهم . و مقصد این نیست که مظاهر ظهور عاجز از اجرای معجزاتند زیرا قادر هستند لکن نزدشان بصیرت باطنی و گوش روحانی و حیات ابدی مقبول و مهمّ است . پس در هر جائی از کتب مقدّسه که مذکور است کور بود بینا شد مقصد اینست که کور باطن بود ببصیرت روحانی فائز شد و یا جاهل بود عالم شد و یا غافل بود هشیار گشت و یا ناسوتی بود ملکوتی شد چون این بصیرت و سمع و حیات و شفا ابدیست لهذا اهمّیّت دارد و الّا حیات و قوای حیوانیرا چه اهمّیّت و قدر و حیثیّتی مانند اوهام در ایّام معدوده منتهی گردد مثلاً اگر چراغ خاموشی روشن شود باز خاموش گردد ولی چراغ آفتاب همیشه روشن است این اهمّیّت دارد .